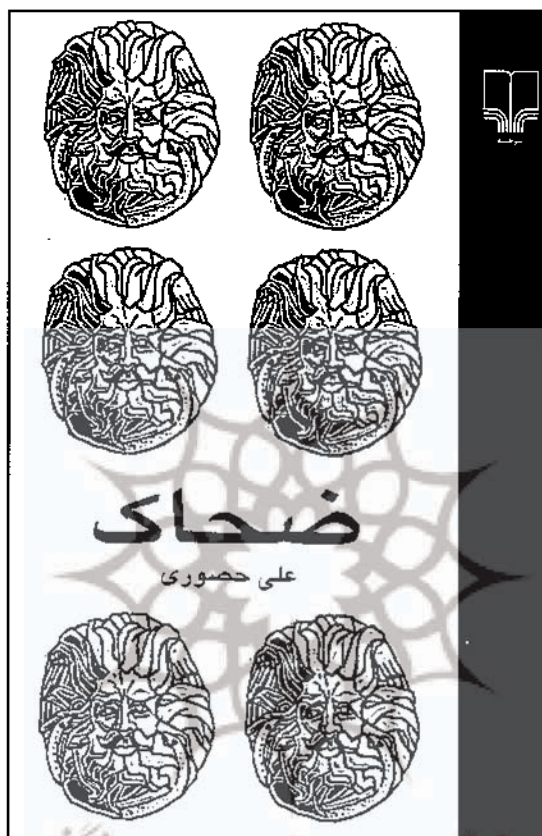


پاسخ به نقد

گفت‌و‌گو با دکتر علی‌حضوری درباره نقد کتاب ضحاک



● کتاب ماه: آیا تاریخ و اسطوره را می‌توان با یکدیگر تطبیق داد؟
آری، تاریخ و اسطوره را می‌توان با هم تطبیق داد، زیرا اسطوره تاریخی است بی‌زمان و نامدین. در صورتی که بتوانیم نمادهای آن را معنی کنیم و تعلق آن را به جامعه‌ای معین کنیم، زمان می‌یابد و گویاتر می‌شود و این کاری است که من در ضحاک کرده‌ام. این کار هم تصادفی صورت نگرفته و حاصل حدود سی سال کار است که نشانه آن، سخنرانی من در سال ۱۳۵۶ است، اصولاً مکاتب ساخت‌گرا و نقش‌گرا. چه بخوانند و چه نخواهند. اسطوره را به سوی تاریخ می‌کشند. برای مثال کارهای عمیق ژرژ دومزیل، به‌ویژه در کتاب «اسطوره و حماسه» تحلیل باورهای جوامع هند و اروپایی در مراحل ویژه‌ای از حیات این قوم است.

● کتاب ماه: آیا سنجیدن نظام‌های اساطیری کهن با ساختار زندگی امروزی

یکی از مباحث اسطوره‌شناختی سالیان اخیر که بسیاری را به داوری و قضاوت در زمینه اساطیر ایران کشانده است نظریه‌ای است از دکتر علی‌حضوری، درباره اسطوره ضحاک. داوری درباره نظریه یادشده و نقد آن زمانی اوج گرفت که در حدود یک دهه پیش احمد شاملو آن را در یکی از سخنرانی‌هایش مطرح ساخت و خواستار بازبینی ادبیات، تاریخ و اساطیر ایران و تفسیر و بازخوانی مجدد آن شد. لحن تند شاملو نسبت به فردوسی گروه بسیاری را به انتقاد از وی کشاند...

نقد کتاب «ضحاک» در این شماره از کتاب ماه هنر ما را بر آن داشت که در این ارتباط سؤالاتی با ایشان در میان بگذاریم تا یک طرفه به قاضی نرفته باشیم و امکان برخورد علمی و منصفانه با مباحث نظری و تحقیقی مطرح در عرصه کتاب را ممکن سازیم. شاید آن گونه که دکتر علی‌حضوری در نقدی بر پرسش‌هایمان مطرح ساخته‌اند، سؤالات این گفت‌و‌گو گاه از مصاحبه‌ای تحقیقی به مصاحبه‌ای ژورنالیستی چرخیده باشد، ولی بی‌شک با توجه به تنگنای زمانی ما و به ویژه دوری ایشان به جهت مسافرت امکان گفت‌و‌گویی موشکافانه‌تر وجود نداشته است. دکتر علی‌حضوری مصاحبه‌ای ژرف‌کاوانه‌تر را، به ویژه در مورد مباحثی چون حافظه تاریخی و ارتباط آن با اسطوره به نوبتی دیگر موکول کرده است.

ممکن است. به تعبیر دیگر آیا تطبیق و شناخت سیستم‌های طبقاتی مطرح در ادبیات اساطیری و خدایان ایران که مبتنی بر طرح خویشتکاری‌های چندگانه (و اغلب سه‌گانه) است با سیستم طبقاتی مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی امکان دارد؟

مگر نظام طبقاتی امروز پدید آمده است؟ من در ضحاک نظام اساطیری را با ساختار زندگی امروزی مقایسه نکرده‌ام. این اشتباهی است که در مورد کتاب من صورت گرفته است. از طرفی مطلب را ناگهان عظیم کرده و پرسیده‌اند آیا شناخت سیستم‌های طبقاتی مطرح در ادبیات اساطیری ایران و تطبیق آن با سیستم طبقاتی مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی امکان دارد، می‌پرسد، کدام سیستم طبقاتی؟ در ادبیات اساطیری ایران جز همین یک مورد که من یافته‌ام و تبدیل به کلید فهم بخش‌های دیگری هم می‌شود، کجا از ستیز طبقاتی سخن رفته یا نشانه‌ای باقی است؟ دیگر اینکه انسان، انسان است چه در دوره فلز و چه در صده بیستم.

مگر اساطیر متعلق به انسان نیست؟ آیا آن انسان تماماً در جامعه‌ای یکدست زندگی می‌کرده است؟ اگر جواب نه باشد مشکل آسان می‌شود. ماتریالیسم تاریخی هم مثل بسیاری از نظریات دیگر به فهم گذشته کمک می‌کند و انسان باید هر راه‌آورد علمی را مغتنم بشمارد.

● کتاب ماه: مرحوم ذبیح بهروز که شما آثار علمی و تحقیقی او را بسیار گرانسنگ می‌دانید، در کتاب «اسفندیاری دیگر» که به وسیله اکبر آزاد انتشار یافت، معتقد است که شاهنامه و آثار الباقیه دچار تحریف و یا حذف شده و آسیب بسیار دیده‌اند. بر این اساس شما چگونه با استناد به چند بیت و چند خط از منابع یاد شده نظریه خود را ارائه می‌نمایید؟

بله ذبیح بهروز معتقد بود که در شاهنامه و آثار الباقیه و عده دیگری از آثار ادبی و علمی ایران دست برده‌اند و این درست است. دست‌بردگی در آثار الباقیه را در صد سال گذشته پی برده‌اند. قطعه‌ای از آن که در هیچ نسخه‌ای نیست و اتفاقاً مربوط به زردشت است در یک کتابخانه کهن ترکیه پیدا شد. همین مورد کافی است، موارد دیگر را بهروز نشان داده است، از جمله در ترجمه واژه‌نویسی در آثار الباقیه و مواردی هم هست که شاهدهی ندارد و فقط از بریدگی مطلب و نامربوط بودن قطعات به هم می‌توان فهمید. اما این که چگونه بر اساس این‌ها حرف می‌زنیم ایرادی است که بر تمام تحقیقاتی وارد است که به آثار الباقیه و شاهنامه استناد می‌کنند. آیا به دلیل نقص یا دست‌بردگی باید از این آثار چشم پوشید؟ نه، باید اسناد را ارزیابی کرد و میزان کارکرد و دقت آن‌ها را شناخت و سخن استاد من ذبیح بهروز هم، در همین زمینه است. وی معتقد بود که نباید شاهنامه و آثار الباقیه را عیناً همان چیزی دانست که فردوسی و بیرونی نوشته‌اند، اما با توجه به همین دست‌بردگی‌ها باید آنها را هشیارانه بررسی کرد.

● کتاب ماه: دکتر محمدرضا باطنی در

نقدی بر آرای شما نسبت به اسطوره ضحاک این امر را مطرح ساخت که شما در سه بیت مورد اشاره آن، چند بیت پیش و پس شاهنامه فردوسی را جا انداخته‌اید. حال آن که همین چند بیت اساس تفسیری است که برای مثال سعیدی سیرجانی در کتاب خویش از شعر فردوسی دارد و معتقد است او [فردوسی] می‌داند که حال و هوای جنگ چه بی‌نظمی و آشوبی را در مملکت برمی‌انگیزد و سران سپاه به بهانه دفع دشمن چه تجاوزهای قانون‌شکنانه‌ای مرتکب می‌شوند و کسی را یارای دم زدن نیست. او در فکر خلع سلاح و بازگرداندن امنیت و قانون است. در مورد این نقد چه نظری دارید؟

دوست دانشمند زبان‌شناس ما، آقای دکتر باطنی وارد مقوله‌ای شده‌اند که کارشان نیست. حرف ایشان چیز دیگری بود که از نقل آن معذورم. من مطلبی را از شاهنامه حذف نکرده‌ام آقای جواد جوادی در کتاب «فریونیان، ضحاکیان و مردمیان» نشان داده‌اند که سعیدی سیرجانی در شاهنامه مصادره به مطلوب کرده است، یعنی آنچه را که مطابق میل او بوده، نقل کرده است. به نظر من برداشت سعیدی سیرجانی از اسطوره با برداشت بسیاری از بزرگان تاریخ تاریک ما تفاوتی ندارد. یعنی از نظر او کار ضحاک «امنیت ملی را به خطر می‌انداخته» و باعث «تجاوزهای قانون‌شکنانه» می‌شده و فریدون در فکر «خلع سلاح و بازگرداندن امنیت و قانون» بوده است.

● کتاب ماه: آثار و متون کهنی که در آنها نشانی از ضحاک برجاست چون اوستا، ودا، متون پهلوی و برخی از آثار مورخان عصر اسلامی چون اخبار الطوال دینوری، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، مروج الذهب مسعودی، تاریخ ملوک الارض والانبیاء حمزه اصفهانی، غرر الامصار ملوک الفرس و سیره ثعلبی ما را با برداشت و ضبط چون برداشت و ضبط فردوسی از اسطوره ضحاک رو به رو می‌سازد، بر این اساس چگونه می‌توان روایت فردوسی را متأثر از جایگاه طبقاتی او دانست؟

مگر نویسندگان متون پهلوی، چون دینوری، یعقوبی، طبری و دیگران تفاوتی اساسی با فردوسی از نظر موقعیت اجتماعی و منافع طبقاتی داشته‌اند؟ برای مثال طبری کیست؟ چرا به تاسیس شعبه جدیدی در اسلام روی آورد؟ در پی چه چیز بود که نداشت؟ آیا دلش به حال چند میلیون مسلمان سوخته بود که بیچاره‌ها در

گمراهی بودند؟ این‌ها کم و بیش به ویژه از نظر موقعیت اجتماعی یکسان بوده‌اند. بدیهی است یکی ملی‌تر بود و شد فردوسی و یکی علمی‌تر بود، شد بیرونی و یکی هم جور دیگری بود شد طبری. من در پی انبار کردن مطلب نیستم. بنابراین به دو منبع اصلی یعنی شاهنامه و الاثار پرداخته‌ام.

● کتاب ماه: نگاهی به اسطوره‌هایی که در آن اثری از اژی دهاک برجاست، ما را با تحول و تکامل آن روبه‌رو می‌سازد. اژی دهاک به معنی مار است (و در برخی از لهجه‌های ایرانی مثل گیلکی آجیک ajik «گرم» معنا می‌دهد) و سپس موجودی نیمه انسان و نیمه اژدهاست و بعد شخصیتی انسانی می‌یابد. آیا شما در تحلیل خود از اسطوره ضحاک به پیشینه اسطوره و تحول و تکامل آن نظر دارید و با توجه به این پیشینه ضحاک را می‌توان شخصیتی تاریخی دانست؟

فرموده‌اند نگاهی به اسطوره‌هایی که در آن (ها) اثری از اژی دهاک برجاست ما را با تحول و تکامل آن رو به رو می‌سازد. کاش این تحول و تکامل را نشان دهند

عناصر سنگین تری در ظرف اسطوره ته‌نشین می‌شوند، مثل ساخت اجتماعی و عناصر سبک تری تبخیر می‌شوند، مثل رویا. با این وجود اسطوره از نظر روان‌شناختی قابل تحلیل است.



و فقط حرف نباشد. حرف است به دلیل این که بعد از آن نه تنها هیچ نشانه‌ای از این مطلب نیست بلکه پرسشگر اشاره به واژه گرم در زبان مردم گیلان می‌نماید. بعد معلوم نکرده‌اند که کجا نیمه انسان و نیمه اژدهاست. و بالاخره پرسیده‌اند که آیا به تحول اسطوره نظر داشته‌ام یا نه و آیا با توجه به این نکات ضحاک را مطالعه کرده‌ام؟

من به طور خلاصه ازدهای پیش از اسلام را معرفی کرده‌ام و نشان داده‌ام که ارتباط ضحاک با آنان فقط یک شباهت لفظی و در واقع آزی دهاک در خطاب به ضحاک ناسزاست و گرنه نام او بیوراسپ است. در قسمتی از اساطیر ایران هم که از آزی‌دها که در مقابل جمشید و فریدون سخن رفته، او ازدها نیست، انسان است. یک دلیل مهم آن این که فریدون از ترس شورش مردم او را نمی‌کشد و تنها به بند می‌کشد. بدیهی است در اینجا از اسطوره کشته نشدن و به بند کشیده شدن ازدها استفاده شده است. همین، و گرنه ضحاک هم از نظر خصائص بدنی مثل جمشید و فریدون است و نه مار یا ازدها، در روایات کهن حتی خبری از ماردوشی او هم نیست.

● کتاب ماه: یکی از مفاهیمی که منتقدان نظریه شما بر آن پای می‌فشارند، عدم توجه به روح اسطوره است، آیا روح این اسطوره با توجه به نگاه کهن ایرانیان که ستیزه‌جویی با بدی است، ستیزیدن یا جادوگری، ستم و ظلم نیست که در هنر و ادب ایرانی ضحاک نیز همواره بر این اساس نماد ظلم و ستم می‌گردد؟

من هنوز روح اسطوره را پیدا نکرده‌ام، حتی در آثار کسانی مثل فروید و یونگ که اگر باشد باید در آثار آنان باشد. البته ستیزه کردن با جادو، دیو، ازدها همان‌طور که گفته‌اند از مضامین کهن ایرانی است و برابر ستیزه با بدی، ستم و ظلم شمرده شده است، من برعکس این فکر می‌کنم، جادو، دیو و ازدها را تبدیل به مظاهر بدی کرده‌اند، مگر ظلمورث خط را از دیوان نمی‌آموزد؟ مگر دیوان نیستند که خانه می‌سازند؟ فریدون خانه می‌سازد یا حماسه‌خوانی می‌کنند؟ من باور دارم که دیوها و شیاطین در سراسر تاریخ، آدم‌های خوبی بوده‌اند در گذشته، من به ویژگی‌های عده زیادی از دیوان پرداخته‌ام و گاهی دست‌کم در دل برای آنان گریسته‌ام، شباهت زیادی بین خود و آنان یافته‌ام. مهم‌تر این که شیطان را بسی زورمندتر و تواناتر از آن یافته‌ام که ترسیم می‌کنند و در این باره کتابی نیمه‌کاره دارم. به نظر من بیش از نیمی از جهان شیطانی است و خوبان معصوم در اقلیتند.

● کتاب ماه: گروهی درست در نقطه مقابل نظریه شما، اسطوره ضحاک ماردوش را بررسی خودآگاهانه فرهنگ ایرانی و تداوم استبداد در آن می‌دانند. از آن جمله می‌توان به کتاب جامعه‌شناسی خودکامگی علی رضاقلی اشاره نمود که وی معتقد است در اسطوره ضحاک، فردوسی به توصیف و تحلیل درخشان و روشن مردمانی می‌پردازد که پادشاه هول‌انگیز و ازدهاییک را دوست می‌دارند و می‌پروانند و خودکامگان را میدان می‌دهند. نظریه‌های دیگر در این باره تفاوت‌های فراوان با نظر شما دارد. در این باره چگونه می‌اندیشید؟

در مقابل گروهی که معتقدند مردم پادشاه هول‌انگیز

و ازدهاییک را دوست دارند و اسطوره ضحاک نشانی از تداوم استبداد دارد، عرضی ندارم بکنم، زیرا اصولاً به روش مطالعه آنان ایراد دارم. تحلیل اسطوره مشکل نیست، اما به این آسانی و سادگی هم نیست. به علاوه مگر جمشید هزارگونه توانایی غیرعادی ندارد مگر او نخستین کسی نیست که با هرمزد همپرسگی کرده است؟ مگر او نیست که زمین را چندبار و چند بار بزرگتر کرده است؟ مگر او نیست که برای انسان و دد و دیو و دام زندگی را آسان‌تر و بی دردتر و بی مرگ کرده است؟ چرا مردم او را رها کرده به پادشاهی روی آورده‌اند که اول از همه مرگ جوانانشان را می‌خواسته است؟ واقعیت این است که در اساطیر ایرانی، زبردست همیشه پاک و پارسا و دارای توانایی‌های شگفت‌انگیز است و مردم فرودست شکمبار و شهوتران و زشت و سیاه درست مثل کسانی که در دوره ما به این طرف کشیده می‌شوند. می‌فرمایید مردم برای خاطر قیافه وحشتناک ضحاک دست از رفاه و بی‌مرگی کشیده‌اند؟

● کتاب ماه: آقای دکتر مهاجرانی در کتاب «گزند باد» معتقد است که تحلیل اسطوره ضحاک ماردوش بر مبنای نظریه شما که مورد استفاده شاملو نیز قرار گرفت، آمیختن بت‌های ذهنی و خاطره ازلی است. حال آن که به روشنی اسطوره ضحاک به اصل ستم‌ستیزی اشاره می‌کند و خاطره قومی ایرانیان را شکل می‌بخشد؟

ما چیزی را فرافکنی نمی‌کنیم و آن اندازه آگاهیم که نه بت ذهنی داشته باشیم و نه در مقابل دنیای امروز. با درکی که از آن داریم. با خاطره ازلی زندگی کنیم این را هم در مقابل منتقد محترم [پرسشگر] می‌گویم و نه در پاسخ آقای مهاجرانی یعنی پاسخ من به منتقد است و نه کتاب آقای مهاجرانی.

● کتاب ماه: شما در کتابتان مردم و دیوان و خرفستران را برابر فرض کرده و معتقدید که در سراسر ادبیات هند و ایرانی که پنجاه سال از روشن شدن آن می‌گذرد، این مفهوم مفهومی آشناست. دلایل شما در این باره چیست؟

دلایل من برای برابر دانستن توده مردم (و نه مردم) با دیوان فراوان است و اشاراتی به آن در کتاب و در همین نوشته کرده‌ام. باز هم یادآور می‌شوم، آنان که به ظلمورث خط یاد دادند دیو بودند. یعنی دیوها باسواد بودند و جدّ ما ظلمورث دیو بند بی سواد بوده که هیچ از وجود الفبا هم خبر نداشته است. دیوان خانه‌سازی به «بزرگان» و «ستم‌ستیزان» یاد می‌دهند. اینان وظیفه مبارزه با ستم دارند. نان و آب مردم چه ربطی به آنها دارد؟ من یافته‌ام که در اساطیر ایران یک صنعت‌ها و حرفه‌ها آفریده دیوان است. نه شاهان یا انسان‌ها به زعم شما. متأسفانه بسیاری از کارهای من سال‌ها خاک خورده است و این هم از آن جمله است.

● کتاب ماه: آیا اسطوره یک پدیده صرفاً ایدئولوژیک است و از بار روان‌شناختی، رویا و... تهی است؟

مگر ایدئولوژی از بار روان‌شناختی خالی است؟ من

باور دارم که روان (و نه روح) ویژه طبقات وجود دارد. اگر این را بتوان «ذاتی» گفت، متعقدم که عده‌ای ذاتاً پرخاشگرند، مثال روشن آن شاملو بود. او از نوع مردمان پرخاشگر بود. البته این نوع پرخاشگر الزاماً فحش نمی‌دهد، اما معترض است. اهل نه گفتن است. او در مقابل رخوت عادت می‌آشوبد، بنابراین اسطوره هم خالی از بار روان‌شناختی نیست، اما چندان ربطی به رویا ندارد، زیرا رویا تجربه فردی و منفرد است، در حالی که اسطوره باور جمعی می‌باشد، گذشته از این تکرارپذیر و آزمودنی. رویا فقط در مسئله پردازش اسطوره ممکن است نقش داشته باشد، اما به مرور بار خود را از دست می‌دهد.

● کتاب ماه: طرحی که بر اساس آن فردوسی داستان‌های حماسی را در منظومه خویش می‌پردازد احمای یک روح ملی و سنت فرهنگی است و نه برتری طبقاتی. آیا در نظریه شما مهم‌ترین کارکرد شاهنامه که زنده کردن پارسی (ملیت و قومیت) است نادیده نمی‌ماند؟

فرموده‌اند [طرحی که بر اساس آن فردوسی داستان‌های حماسی را... می‌پردازد در جهت احمای یک روح ملی و سنت فرهنگی است و نه برتری طبقاتی] من نفهمیدم منظور از طرح چیست، اما مگر مقصود از طرح، سیمای کلی، دیزاین design و امثال آن باشد، عرض شود که نه، طرح شاهنامه تاریخ حماسی ایران است. طرح او [احمای یک روح ملی و سنت فرهنگی] نیست. طرح او متضمن این‌هاست. یعنی هدف او این است نه برتری طبقاتی یا طبقه نمی‌شناخته است. بسیاری از دانشمندان دوره ما هم نمی‌شناسند، چه رسد به فردوسی. و بالاخره پرسیده‌اند که آیا در نظریه شما مهم‌ترین کارکرد شاهنامه که زنده کردن زبان پارسی و «ملیت و قومیت» است نادیده نمی‌ماند.

عنوان کتاب من هست ضحاک نه کارکرد شاهنامه یا تحلیل تاریخی شاهنامه، به علاوه اگر پارسی مرده بود دیگر هیچ‌کس، نمی‌توانست آن را زنده کند. فردوسی ادعا کرد که ایرانیان را زنده کرده است و البته در زنده نگه داشتن ملت و ملیت ما سهم داشته است. بحث ما هیچ ربطی به این مطالب ندارد. حال باید دید که من فرافکنی می‌کنم یا منتقد [و پرسشگر] محترم که راجع به کتاب من چیزها تراشیده و انتظاراتی دارد که بت ذهنی و خاطره ازلی در مقابل آن چیزی نیست.

● کتاب ماه: در نظریه شما حافظه تاریخی چه ویژگی، صورت و کارکردی دارد؟ سؤال این است که در نظر من حافظه تاریخی چه ویژگی، صورت و کارکردی دارد. من معتقد به حافظه تاریخی هستم و گاه در نوشته‌هایم به آن اشاره کرده‌ام. ناخودآگاه‌ترین شکل حافظه تاریخی اسطوره است. بنابراین اساساً باید آن را شناخت و تحول آن را از اسطوره به تاریخ بازشناسی کرد. این حافظه شباهت‌هایی به حافظه فردی دارد، یعنی کامل نیست، برحسب موقعیت و شکل آن، حافظه تاریخی هم شکل، ساختار و کارکرد ویژه‌ای پیدا می‌کند و نقش آن در موقعیت‌های مختلف

اسطوره‌ها و افسانه‌ها در بافت تاریخ ایران

- اسطوره‌های ایرانی
- وستا سرخوش کرتیس
- ترجمه عباس مخبر
- نشر مرکز



قدیمی در فرهنگ و زبان این ناحیه جغرافیایی به‌ناور است که در فراسوی مرزهای ایران کنونی گسترش یافته است. اسطوره‌هایی که در وهله اول به صورت شفاهی انتقال یافته و تنها در دوره‌های بعدی، عمدتاً پارت‌ها و ساسانیان نوشته شده‌اند. اسطوره‌هایی که نه تنها در ادبیات فارسی نقش مهمی ایفا کرده‌اند که حتی در صحنه‌های اسطوره‌ای که در آن‌ها قهرمانان و ضدقهرمانان تصویر می‌شود، وارد عرصه هنرهای دیداری نیز شده و حناقل از قرن ۱۴ م. به بعد دستنویس‌های مصور شاهنامه، این قبیل اسطوره‌ها و افسانه‌ها را به تصویر کشیده‌اند و اکثر این افسانه‌ها از متونی چون اوستا، بندهش، شاهنامه، خمسه نظامی و مانند آنها برگزیده شده و با زبانی ساده بیان شده‌اند. چاپ دوم این کتاب در قطع وزیری با قیمت ۴۸۰ تومان و شمارگان ۵۰۰۰ نسخه در سال ۱۳۷۶ منتشر شده است.

در این اثر اهمیت و استمرار اسطوره‌های ایرانی از دوران باستان به دوران اسلامی نشان داده می‌شود و به این نکته نیز اشاره می‌گردد که هدف ارائه یک دیدگاه کامل و تفصیلی از کلیه اسطوره‌های شناخته شده ایرانی نیست.

کتاب ضمن سادگی و اختصار به دنبال گزیده‌ای از اسطوره‌ها و افسانه‌های کهن از سپیده دم تاریخ این سرزمین و مردمان آن تا به امروز است. اسطوره‌هایی که از گذشته افسانه‌ای ایران بر جای مانده‌اند و دیدگاه‌های جامعه‌ای را منعکس می‌کنند که در آغاز به آن تعلق داشته‌اند، دیدگاه‌هایی نسبت به رویارویی خیر و شر، اعمال خدایان و دلاوری‌های قهرمانان و موجودات افسانه‌ای و اسطوره‌هایی که اگر در بافت تاریخ ایران به آنها نظر اندازیم آنها را بیشتر درک خواهیم کرد.

اسطوره‌های ایرانی بازتاب استمرار یک سنت

عوض می‌شود، اما با تحولات شدید جهان و شدت ارتباطات و سرعت تحول، حافظه تاریخی کم کم ضعیف و کم‌محتوا می‌شود. بلوغ اجتماع بی‌شک شباهتی به بلوغ و کمال فرد دارد. بنابراین حافظه تاریخی روزی که در آن روز شاید عدالت اجتماعی نسبی برقرار شده باشد از کارکرد می‌افتد. اما سرعت تحول از عوامل مؤثر در آن است و البته سابقه تاریخی و فرهنگی در آن بسیار تأثیرگذار است.

● کتاب ماه: مجتبی مینوی درباره آثار و باورهای ذبیح بهروز چون تعیین تاریخ طوفان جم معتقد است که تاریخ‌گذاری‌های او باید از طریق شهود و رویت شخصی حاصل شده باشد. بهروز از نظر برخی منتقدان در کارهایی چون اختراع خط کودک دبیره به ناسیونالیسم افراطی در غلتیده است. آیا شما انتقاداتی از این دست را می‌پذیرید؟ راجع به مجتبی مینوی و نظر او راجع به بهروز صحبت کردم. از آن‌جا که نه تنها مینوی بلکه امثال مینوی در کشور ما پیروانی دارند و کم و بیش فعالند. گویان که این کار کم و بیش و غیرمستقیم شده است. اما گر روزی من خود به طور جامع و با قلم خویش - و نه مثلاً در مصاحبه مانندی که در کتاب آقای اتحاد (فکر کنم جلد دوم) که زیر چاپ است - به ذبیح بهروز بپردازم، بی‌هیچ تردید بنیه عده زیادی از علامه‌ها را که حداکثر هنرشان دانستن فارسی و عربی جامع‌المقدماتی و احياناً انگلیسی یا فرانسه بود خواهیم زد و نشان خواهیم داد که آنان استاد نداشته‌اند و به قول خواجه عبدالله انصاری: «دود از آتش» و خاک از باد چنان نشان دهد که مرید از مراد و شاگرد از استاد»

● کتاب ماه: برخی از منتقدان معتقدند که شما از دایرةالمعارف ایرانیکا (ج سوم Azdaha) بهره برده‌اید، اما این منبع در کتابتان ذکر نشده است. آیا این نقد را می‌پذیرید.

من از ۱۳۴۰ برای ضحاک یادداشت جمع کرده‌ام، یعنی از روزی که حتی خیال تألیف ایرانیکا یا حتی دانشنامه ایران و اسلام وجود نداشته است. حال اگر مطالبی در کتاب من هست که در مقاله‌های آن (ایرانیکا) هم وجود دارد، هیچ دلیل اقتباس یا استفاده من از آن نیست. ملاحظه می‌کنید که در کتاب من مطالب فراوانی هست که در ایرانیکا نیست، زیرا نویسنده مقاله‌های آن در ایرانیکا که گمانم شروو باشد، هیچ اطلاعی از مطالب آثارالباقیه نداشته و نام این کتاب هم در مراجع او نیست. من انکار نمی‌کنم که مقاله را دیده و دقیقاً خوانده‌ام، اما حتی یک نکته از آن نگرفتم که بتوانم آن را در مراجع خود بنویسم. ضمن این که معتقدم امثال شروو و ویراستار ایرانیکا برای گفتن حرف‌هایی از نوع آنچه من گفتم، آمادگی ندارند. آنان دارای علائق طبقاتی مشخص هستند، و حتی از دیدن این‌گونه مطالب طفره می‌روند. دلیل آن روشن است. کتاب من آخرین شاه را محال است زرین‌کوب ندیده باشد، اما در آخرین چاپ دو قرن سکوت باز هم بر طبل کهن می‌کوبد.